

درآمدی بر جامعه‌شناسی جنگ و نیروهای نظامی

قسمت آخر

ترجمه: از گروه علوم اجتماعی

به سرپرستی: محمدحسن آغاسی اصفهانی

چکیده

ترجمه مقاله «جامعه‌شناسی جنگ و نیروهای نظامی» از دایرةالمعارف بریتانیکا در ۴ قسمت تهیه شده است که آخرین قسمت آن را در این شماره می‌خوانید.

در قسمت اول این مقاله تئوریا و علت‌های جنگ مورد بحث قرار گرفته و بحث مشروحی نیز پیرامون رویکردهایی در باب کنترل جنگ ارائه شده است. در قسمت دوم و سوم ویژگیهای کلی نیروهای مسلح و مسائل و مشکلات سازمانی آنها آمده است. این قسمت به روند تاریخی نیروهای نظامی، و نیروهای نظامی و جامعه می‌پردازد. از آنجا که محور بحث، عمدتاً روند تاریخی نیروهای نظامی در کشورها و جوامع اروپایی و غربی است. لذا به هیچ وجه نمی‌تواند در برگیرنده همه ابعاد لازم مسأله باشد. بلکه می‌توان آن را، در واقع درآمدی بر جامعه‌شناسی جنگ و نیروهای نظامی تلقی کرد.

روندهای تاریخی

در ابتدایی‌ترین سطح جامعه، سازمان نظامی و جنگ به مفهوم معمول آن وجود نداشت. اسکیر میشها در میان قبایل به شکل حملات اتفاقی عمل می‌کردند، و جنگ تن به تن شخصی با رعایت فاصله و سلاحهایی همانند زوبین، تفنگ بادی یا تیروکمان صورت می‌گرفت. در ابتدا، جنگ سازماندهی شده در میان کشاورزان و دامپروران آشکار شد. جوامع روستایی بخاطر وابستگی به محصولات و احتیاج به نیروی مردانه برای کشت کردن در زمین، متمایل به جنگ نیستند، لیکن ممکن است که یک گروه جنگجو، به تنهایی نیز، در جامعه روستایی پیشرفت کند، و شاید هم این گروه ترکیبی از کشورگشایان مهاجم باشد که طبقه فئودال یا نجیب‌زاده را تشکیل داده‌اند. احتمالاً کشورگشایان همان مردم صحرائشینی هستند که

باگله‌هایشان به مناطق جغرافیایی وسیع کوچ کرده و برای مطیع کردن مردم بومی، که ممکن است موفقتر از آنها هم باشند، حمله می‌کردند. در تاریخ اروپا اینگونه کشورگشایان عبارتند از تاتارها^{۳۱}، مجارستانها^{۳۲}، مغولها^{۳۳}، و عربها. در یک مقیاس کوچکتر دیگر کشورگشایان عبارتند از سرخپوستان آمریکای شمالی^{۳۴}، ماسیای آفریقای شرقی^{۳۵} و تورگهای آفریقای شمالی^{۳۶}. این اقوام به توسعه تاکتیکی نظیر کمینگاه و مانور دادن پرداختند، و از جاسوس و خبرگیر همراه با سلاحهای مخربتر نیز استفاده کردند.

مقایسه‌های تاریخی

توسعه و پیشرفت نهادهای نظامی در میان تمدنهای بزرگ تاریخ را می‌توان با یک زمینه مقایسه‌ای مورد مطالعه قرارداد. هرکس بخودی خود می‌تواند خصوصیات مشترکی را که در تمدنهای مصر باستان، بابل، آشور، فارس، یونان و روم وجود دارد، پیدا کند؛ به همان گونه که می‌تواند خصوصیات مشترکی را که در هند قدیم، چین قدیم و مکزیک پیش از کشف آمریکا^{۳۷} و پرو وجود دارد، پیدا کند. این جوامع در ابتدایی‌ترین دورانشان توسط آریستوکراتهایی فرمانروایی می‌شدند که مشاغل نظامی^{۳۸} را به انحصار خود در آورده بودند. تنها گروهی که می‌توانست لوازم و تجهیزات نظامی نظیر اسب، ارابه‌های جنگی و سلاحها را تهیه کند، طبقه آریستوکرات بود که از یک توده روستایی بوجود آمده بود. هم چنین گاهی اوقات نیروی نظامی بومی نیز وجود داشت، اما این نیرو در بهترین وضعیت یک (Militarily interior)^{۳۹} نیروی کمکی و داخلی بود.

این وضعیتی بود که در میان یونانیهای منطقه هومر، در روم اتروزیای^{۴۰}، در عصر سلسله چو^{۴۱} در چین، و در هند تحت نظر کشورگشایان آریایی وجود داشت.

پیدایش شهرها، نیروی انسانی قابل دسترس را برای قسمت نظامی افزایش داد. پیشرفت طبقه متوسط در یونان و روم به از بین رفتن سلطه و نفوذ نجبا منجر گردید. به تدریج تشکیل سواره نظام سنگین و ارا به جنگی راهی را برای سربازان پیاده نظام و نیروهای نظامی بومی باز کرد، تا برای دفاع از شهرهایشان اقدام به جنگ بکنند.

گروه سربازان مزدور به تدریج جایگزین نیروهای شبه‌نظامی این برهه تاریخی شدند؛ نیروهایی که قادر بودند عملیاتهای جنگی گسترده‌تری را انجام دهند. ظهور امپراتوریهای نظیر روم، مقدونیه^{۴۲}، سلسله‌های هن و چاین^{۴۳} در چین، مانوریاها^{۴۴} در هند و گاهی اوقات آرتک^{۴۵} و امپراتوریهای پرو^{۴۶}، بر نیروهای حرفه‌ای تکیه داشتند که توسط نیروهای شبه

نظامی حمایت می‌شدند. شبه نظامیانی که به‌طور گسترده از جزء جزء ملتها انتخاب می‌شدند و سرانجام اینکه ارتش و مردم به‌طور کاملاً مجزا از هم قرار گرفتند. ارتش اغلب به صورت دولت در مقابل دولت وجود داشت. متهای درجه این امپراتوریها این بود که یک حالت دفاعی برای آینده خود اتخاذ می‌نمودند و استحکامات عظیمی نظیر مرزهای روم قدیم^{۴۷} در اروپای مرکزی، دیوارها درین^{۴۸} در انگلستان شمالی و دیوار چین در چین شمالی بنا کردند. عصر رنسانس نه تنها بازیابی فیلسوفانه و هنرمندانه دوران باستان بود، بلکه در این عصر نیروی نظامی نیز از علوم نظامی روم بهره جست. ماکیاول که بعضی از عقاید خود را مستقیماً از دولت شهرهای قدیم کسب کرده بود، برای احیای نیروهای نظامی بومی قدیم در نیروهای شبه نظامی فلورنتین تلاش می‌کرد. پرنس موریس^{۴۹} نوشته‌های نظامی کلاسیک را مورد مطالعه قرار داد و چگونگی آرایش رومیها، روش مشق و آموزش نظامی را معرفی کرد. بنابراین از زمانیکه موریس همانند رومیها، سربازان مزدور را به استخدام درآورد، آزمایش و تجربه بیش از حد انتظار موفق از آب درآمد.

سربازان قرون وسطی

حکومت‌های آلمانی که در اروپا بعد از سقوط امپراتور روم ظهور کردند، یک حالت بازگشت به ابتدایی‌ترین شکل سازمان اجتماعی با ارتشی کوچک و بی طبقه را به خود گرفتند. پادشاهان اواخر قرون وسطی تلاش کردند تا امپراتوری‌های خود را سالم نگه دارند که نمونه آشکار آن امپراتور روم بود، لیکن برای اینکار تنها چند هزار اسب سوار وجود داشت و از سرباز پیاده نظام اثری نبود. در نتیجه آنها شکار آسانی برای متجاوزانی نظیر مجارستانها و اسکاندیناویهای باستان بودند.^{۵۰} حکومت‌های اروپایی، خارج از دایره اجتماعات کوچکتر قرار داشتند و بدین صورت بود که نظام فئودالی بوجود آمد. پادشاهان و دیگر حکمرانان نیز با اعطای زمین به مستخدمان خود پاداش می‌دادند. از طرف دیگر، افرادی که ضعیف بودند به اربابان فئودال خود وابسته می‌شدند و برای حمایت ناچار بودند، سوگند وفاداری یاد کنند.

این سیستم سیاسی نیز در ابتدا یک سیستم نظامی بود. صاحب ملک، اصل و اساس قدرت نظامی محسوب می‌شد و تنها آنهایی که ابزار مادی وسیع در اختیار داشتند، می‌توانستند سلاحهای پرخرج سلحشوران و جنگجویان و هزینه‌های رعایا^{۵۱} را فراهم کنند. با کاهش قدرت پادشاهان، مردمان بومی ترجیح دادند که در مقابل اعتماد به پادشاهان ضعیف و دوردست به نزدیکترین لردها اعتماد کنند. شوالیه^{۵۲} محور نیروهای نظامی قرار گرفت. تمام

لردها مستقل عمل می‌کردند. بنابراین، رفتارهای جمعی آنها به سختی تحت نظم قرار می‌گرفت. هیچ‌گونه عملیات نظامی گروهی وجود نداشت و در جنگها هر رهبر به دنبال کسب موقعیت در خط مقدم بود؛ چرا که موقعیتی در بین نیروهای ذخیره یا در پشت جبهه، نوعی بی‌احترامی و پستی تلقی می‌شد.

شیوه جنگیدن غالباً به شکل مسابقه بود. در موارد نادری نظیر جنگهای صلیبی^{۵۲}، تعداد زیادی از مردم بسیج می‌شدند، لیکن در این مورد انسجام و همکاری زیادی وجود نداشت، چرا که مردم بسیج شده فرماندهی واحدی نداشتند و هر دسته و گروهی تحت فرماندهی خود مختار خود عمل می‌کردند. طبیعتاً چنین نیروهایی پیشرفت کمی در زمینه‌های تکنیک و تاکتیکهای نظامی داشتند. نوآوری مهمی که در قرون وسطی وجود داشت مخصوص نجبا بود. آنها برای جلوگیری از تهاجم، قلعه‌ها و شهرهای مستحکم ساختند. بنابراین جنگهایی که علیه آنها صورت می‌گرفت جنگ مبتکرانه^{۵۴} تلقی می‌شد. برتری سرباز سواره نظام^{۵۵} در جنگ، موجب شد که مکان مطمئن را در آریستوکراسی کسب کند و این از زمانی بود که تفوق و برتری در نیروهای نظامی، تفوق و برتری سیاسی را نیز تضمین کرد. در واقع می‌توان گفت که این امر برشکوه و جلال جنگ نیز منتهی گردید. وظیفه شوالیه برای حملات انتقامی، جامعه‌ای را ایجاد کرد که در آن جنگ خشونت آمیز یک واقعیت روزمره بود، زیرا زمانی که صداقت شخصی و وفاداری دارای ارزش نباشد، یک فرد تنها می‌تواند خودش را با منابع خودش حفظ کند.

در اواخر قرون وسطی، مکانیسم فئودال منجر به موناشری* های متمرکز شد. این حاکمان جدید خودشان را با طبقه متوسط پیدا شده در شهرها متحد کرده، به تدریج سربازان سواره نظام را برای خدمت به خود به استخدام درآوردند و نجبای فئودال را از زیر فشار خارج کردند. نیروهای نظامی دائمی سلطنتی شامل سواره نظام و پیاده نظام بوجود آمدند. بدین صورت نیرویی شکل گرفت که در جنگ و نبرد اتفاقی، دیگر گروههای نجبا شکست نمی‌خوردند. تحول نظامی زمانی کامل شد که تپانچه جایگزین نیزه گردید. چرا که گروه‌های تپانچه‌دار نسبت به سواره نظام، احتیاج کمتری به آموزش داشتند. پیشرفت توپخانه نیز با ظهور شهرهای تجارتمی بر سقوط و زوال نجبای قدیمی سرعت بخشید.

* حکومت موناشری یا حکومت فردی به حکومت‌هایی گفته می‌شود که توسط یک نفر اداره می‌گردد و نوع صالح آن است، چرا که به نوع غیر صالح آن تیرانی گفته می‌شود.

عامل دیگر در افول سواره نظام (شوالیه) را می‌توان پیشرفت دسته پیاده نظام به حساب آورد. در قرن چهاردهم اغلب افراد سواره نظام از اسبهای خود فرود آمدند و به سربازان پیاده نظام پیوستند، لیکن تنها چیزی که اسباب زحمت برایشان فراهم کرده بود زرهی بود که بر تن داشتند.

کمپانیهای^{۵۶} موشکهای صوتی پیروزیهای را در قرن ۱۴ و ۱۵ به همراه آورد. مشهورترین پیروزی جنگ کرسی^{۵۷} در سال ۱۳۴۶ است، زمانی که موشکهای صوتی انگلیس و افراد پیاده نظام مسلح، سواره نظامهای فرانسوی را شکست دادند. مهمترین نیروهای نظامی مزدور بعد از فتودال، نیروهای لنداسک^{۵۸} آلمانی بودند که در حدود قرن پانزدهم توسط امپراتور ماکزیمیلیان^{۵۹} اول به کار گرفته شدند.

این نیروهای تازه کار همان سربازان پیاده بودند که با نیزه مسلح شده بودند. در قرن شانزدهم نیروی پیاده نظام، نظم و قوام خود را از دست داد، چرا که آنها، هم برای فرماندهان خود و هم برای مردمانی که غارت می‌شدند، دردسر آور و پرزحمت بودند. آنها نمایندگی یک مرحله انتقال بین عصر قهرمانانه فتودالی و مرحله جدیدی را که در اصل، توسط نیروهای استبداد کنترل می‌شد، به عهده داشتند.

ارتشهای پادشاهان

تحول نظامی:

در سالهای بین ۱۶۵۰ - ۱۵۵۰ م ساخت اصلی ارتشهای مدرن توسعه یافت. فرماندهان پروتستانی از قبیل مژوریس ارنج^{۶۰} در هلند، آدولف گوستاوس^{۶۱} دوم در سوئد و کرامول^{۶۲} در انگلستان گامهای مهمی در این راه برداشتند، اما اکنون این سیستم در سراسر اروپا عمومیت یافته است.

ویژگی اصلی، تلاش برای انعطاف‌پذیری و عقلانیت بود. نیروی نظامی همانند ابزاری در نظر گرفته می‌شد، که می‌باید هر چه موثرتر و مناسبتر مورد استفاده قرار گیرد. یونیفرمها، مقررات و تجهیزات، استاندارد شدند. آموزش با تمرینات در چگونگی استفاده از سلاحها و آشنایی با یک زبان فرماندهی (مشترک) به صورت منظم درآمد. بدین صورت تخصصی شدن نیروهای نظامی توسعه بیشتری پیدا کرد و اولین خدمات دفتری و اداری همراه با سازمانهای ستاد ظاهر شد.

لازمه همه این تحولات، یکی نظم بهبود یافته گروه‌ها و دیگری جلوگیری از گسترش نیروهای نظامی مزدوری سابق بود. رهبران به واسطه تمرین و تعلیم، تنبیهات سخت و نظام درجه‌بندی صریح توانستند انسجام و استحکام ثابتی را در آنها حفظ کنند. آزادیهای سستی لنداسک‌نچ^{۶۳}، که حق انتخاب افسران بلافصل خود را داشتند، کاهش یافته بود. پست فرماندهی دسته ایجاد شد و افسری که از بالا تعیین می‌شد، مسئولیت نظم افراد را به عهده داشت.

فردریک دوم^{۶۴} ماشین جنگی مرتب شده را با یک سلسله مراتب جدید در ارتش پروسه قرن ۱۸ به حد اعلای خود رساند. در این ارتش سربازان بطور جدی در مانورهای میدان جنگ، آموزش می‌دیدند و بیشتر تاکیدات بر روحیه افراد بود. روح صمیمیت و یگانگی دسته جمعی با رنگهای لباس افسری و سنبلهای متمایز دیگر تقویت شده بود. به هر حال، درون و مرکز سیستم منظم بود. فردریک به سربازانش گفت: آنها باید طوری تربیت شوند که از افسران بیشتر از خطر، ترس داشته باشند، و دیگر اینکه در نظم سستی نکنند، چرا که کمترین و ناچیزترین سستی در نظم به توحش منتهی خواهد شد.

پادشاهان مستبد قرن هفدهم و هیجدهم قادر بودند که ارتشها و نیروهای دریایی دائمی را تقویت کنند. ارتشهای سلطنتی، که توسط افسران حرفه‌ای کنترل می‌شد، ارتشهای شهری و خصوصی را کنار زدند. این ارتشها، نظیر ارتشهای قرن ۱۹ و ۲۰ ملی نبودند زیرا بیشتر توده مردم در آن نقشی نداشتند. به هر جهت این ارتشها را دو گروه اداره می‌کردند: ۱- افسران اشرافی که هدایت ارتش را برعهده داشتند. ۲- خارجیان، بی‌نویان، زندانیان و فراریان که بقیه امور را اداره می‌کردند. در این سیستم طبقات مولد جمعیت ملزم نبودند که خدمات نظامی انجام دهند و جنگ، یک جدال بین پادشاهان بود که سران مردم آن را ادامه می‌دادند.

نقش آریستوکراسی:

ارتشهای جدید پادشاهان، حرفه‌های نظامی را بر روی نجبایی گشودند که با زوال فئودالیسم، قدرت سیاسی و اقتصادی خود را از دست داده بودند. در این ارتشها، انتقال از نجیب‌زادگی به افسری کار ساده‌ای نبود. چون ارتشهای جدید فرصت را به دانشجویان شجاع داده بودند.

بنابراین هرکسی که می‌توانست اسبی سوار شود و تپانچه‌ای حمل کند، قادر بود که به سواره نظام - که به‌طور سریع در حال گسترش بود - ملحق شود. اما نهایتاً دانشجویان، به‌جز در مهندسی و توپخانه که برای نجبا جذابیت نداشت، از رتبه افسری خارج می‌شدند. آریستوکراسی، مادام که به‌خاطر رابطه‌اش با نظام سلطنتی از طرق دیگر نیز مورد توجه قرار می‌گرفت، توانایی آن را داشت که سبک زندگی و وضع اجتماعی خود را هم حفظ کند. افسران از پرداخت مالیات معاف بودند، چون در جبهه جنگ می‌باید مالیات خون بپردازند.

پیشرفت مشابهی نیز در نیروی دریایی صورت گرفت، آنجایی که در قرن ۱۶ همزمان با پست سنتی سرمولان، افسر به مقام و منصب خود به عنوان یک فرمانده نجیب‌زاده منصوب شد. البته اینگونه مقامها به برگزیدگان پادشاه تفویض می‌شد، کسانی که برای گرفتن درجه، ملزم نبودند کار کنند و یا اینکه تجربه‌ای در ناوها داشته باشند. برای دست‌یافتن به قدرت فرماندهی ثروت لازم بود. فروش منصب نظامی بخصوص در انگلستان و فرانسه امری عادی بود. تنهاگاهی اوقات بالاترین موقعیتهای شغلی از خرید و فروش مصون بودند. گاهی اوقات به‌خاطر اینکه ذینفع هنوز کودک بود، مقام خریداری شده حتی مورد استفاده قرار نمی‌گرفت. سیستم ضرورتاً به صاحب‌منصبان زیادی منتهی می‌شد. ارتش فرانسه در سال ۱۷۸۷، ۳۶ هزار افسر داشت که تنها ۱۳،۰۰۰ نفر آن به‌طور فعال در خدمت بودند. در جایی که ارتش پروس ۸۰ ژنرال داشت، ارتش فرانسه با همان اندازه ۱۱۷۱ ژنرال داشت. گروه نخبه نظامی چیزی بیش از مجموعه افراد ذینفع و مقرب به اضافه معدودی افسر قابل نبود. اما در عین حال، ویژگی‌های یک کاست نظامی و تمایلی شدید برای انزوا و گسترش ارزشهای فئودالی و افکار عهد سلحشوری به‌خاطر شرافت را با خود داشت.

آریستوکراسی یک گروه نخبه اروپایی بود که وابستگیها را در طول مرزهای ملی پرورش داد و دلیلش این بود که جنگهای قرن ۱۸ به مسابقاتی که طبق قوانین صریح و محکم هدایت می‌شد، تشبیه شده است. روح زمان، خطرات و اتفاقات بزرگ را نمی‌توانست تحمل بکند و در هر حادثه‌ای چیزهای کمی بود که به‌خطر می‌افتاد، زیرا گروه‌های بی‌میل آن ماده و جوهری نبودند که ارتشهای جنگی را فراهم می‌آورد. علوم نظامی عملاً متوقف بود و آکادمیهای جدید نظامی، کمی بیشتر از مدارس تکمیلی جوانان اشرافی بود.

به اندازه این تمایلات عمومی، اختلافات ملی مهمی نیز وجود داشت. فرانسه در توسعه ارتش دائمی پیشقدم شد. در نیمه دوم قرن ۱۷، تحت نظر لوئی چهاردهم ارتش فرانسه قدرتمندترین ارتش در اروپا شد. زمانی که فرانسه دارای ۲۳ میلیون نفر جمعیت بوده، تعداد نفرات ارتش آن به ۴۰۰۰۰۰ تن می‌رسید. همچنین ناوگان رزمی فرانسه، که در نظام سلطتی ایجاد شده بود، بر اثر رقابت با نیروی دریایی انگلستان پیشرفت کرد. با این وجود فرانسه هنوز فاقد ناوگانی همانند ناوگان بازرگانی بزرگ انگلستان و هلند، که برای نیروی دریایی این دو کشور پرسنل تعلیم دیده آماده می‌کرد، بود.

انگلستان با حفظ خاطره تلخ میلیتاریسم کرامول، ارتش کوچک خود را حفظ کرد. رجال نیروی دریایی و زمینی انگلستان کمتر از رجال نیروی دریایی و زمینی فرانسه از مردم منزوی شده بودند. خیلی از افسران در پارلمان خدمت می‌کردند و خودشان را بیشتر به عنوان اعضا تشکیلات سیاسی تلقی می‌کردند تا افرادی صرفاً نظامی، با این وجود، پارلمان، کنترل نزدیک خود بر نیروهای مسلح را حفظ می‌کرد.

خریداری پستهای نظامی در انگلستان با یک مقیاس وسیعتر تکرار شد و این به عنوان یکی از ضمانتهایی که از غصب منصبهای نظامی جلوگیری می‌کند، مورد توجه قرار گرفت. این رسم عمده زمان در قرن ۱۹ نیز ادامه یافت و با پشت سر گذاشتن فاجعه جنگ کریمه و پیروزی پروس بر فرانسه، در انگلستان برچیده شد.

سازمان نظامی پروس، که در قرن ۱۸ به متهای درجه خود رسید، عقب افتادگی کشور را از لحاظ سیاسی، اقتصادی و اجتماعی منعکس کرد. این سازمان یک نظام فئودالی بود که توسط یک پادشاه خودکامه کنترل می‌شد. نجبا به عنوان خراجگزاران پادشاه بالاترین موقعیتها را داشتند. در سال ۱۷۹۰، ۸۹۵ افسر بلند پایه از ۵۱۸ خانواده اصیل بودند. در سال ۱۸۰۶ تنها از حدود ۷۰۰ فرمانده در میان ۷۰۰۰ تا ۸۰۰۰ افسر پروسی وجود داشت، با اینکه بیشتر از ۱۰۰۰ نفر غیر پروسی، بخصوص اشراف فرانسوی وجود داشتند.

مراتب ارتش پروس نه تنها شامل بینوایان، مجرمان و سربازان مزدور خارجی، بلکه شامل سربازان وظیفه نیز می‌شد. بدین صورت پروس فئودال، اولین دولت بود که برای حرکت به سوی تشکیل ارتش ملی قدم برداشت.

ارتش ملی و نیروی نظامی حرفه‌ای

قرن ۱۹ شاهد پیشرفت تدریجی ارتشهای ملی، که با افسران حرفه‌ای هدایت و کنترل می‌شد، کاملترین نمایش ملت در نیروهای مسلح^{۱۵} (Nation in arms) در جنگ فرانکو - جرمن^{۱۶} ۷۱ - ۱۸۷۰ بود. به‌طور مسلم عصر ارتشهای مزدوری به پایان رسیده بود. سقوط سیستم قدیمی

بسیاری از نویسندگان و اصلاح‌طلبان نظامی عقیده دارند که ارتش ایده‌آل باید متشکل از نیروی نظامی ملی باشد. برتری عملی این نیروی نظامی (مجاهدان) در دو مورد، جنگ استقلال آمریکا (۸۳ - ۱۷۷۵) و پیروزی نظامیان انقلابی فرانسه ۱۷۹۰، نشان داده شده است. در هر دو مورد بدون تغییرات محسوس در تاکتیکهای نظامی نیروهای منظم در برابر نیروهای غیرنظام بسیج شده از طرف مردم شکست خوردند. با شکست ارتش منظم از نیروهای نامنظم، سنت آقامنشی از تیراندازان ماهر مستعمراتی و ستمگران مخوف واشنگتنی رخت بریست. به هر حال، از نظر نظامی نوآوری فرانسه پیامد و اثر وسیعتری داشت. در سال ۱۷۹۳ بسیج ملی^{۱۷} گسترش پیدا کرد، ارتشهایی که قادر بودند بدون توجه به تلفات جدی، سربازان اجیر را مغلوب سازند.

با وجودی که ۷۰٪ از افسران فرانسوی نجیب‌زاده بودند، عنصر نیرومند جدید ناسیونالیسم و مساوات‌طلبی انقلابی نیز وجود داشت. در مراحل اولیه انقلاب، اغلب افسران توسط افراد خودشان و با توجه به سلسله مراتب انتخاب می‌شدند. خطرات خارجی از بین رفت و شهروند فرانسوی نقش یک مدافع میهن را به‌خود گرفت. طبق قانون اساسی ۱۷۹۳ هر فرد فرانسوی نقش یک سرباز را دارد. این ارتش ملی نتوانست حالت اصیل خود را مدت زیادی حفظ کند. ناپلئون شیوه استفاده جدید از احساسات را ایجاد کرد، اما او جنگهایش را غالباً با سربازان حرفه‌ای که توسط سربازان وظیفه تکمیل می‌شدند، کنترل می‌کرد. از آن پس ارتش شهری به دو گروه تقسیم شد: ۱- گروه غیر حرفه‌ای ۲- گروه حرفه‌ای.

اصلاحات نظامی پروس بعد از شکستهای آلمان در جنگهای ناپلئونی صورت گرفت. در سال ۱۸۰۸ شغل افسری برای همه آزاد شد. اما اشرافیت منقوذ و سلطه خودش را از دست نداد. استقرار ارتش ملی پایدار شد. تغییر عمده‌ای که بین سالهای ۱۳ - ۱۸۰۷ در پروس روی داد توسعه و پیشرفت گروه افسران حرفه‌ای بود.

مدل پروسی

اصلاح طلبان پروسی، که بر تعلیم منظم افسران از طریق علمی تاکید داشتند، در سال ۱۸۱۰ تلاشهایشان با ایجاد آکادمی کریجز^{۶۹} در برلین به حد کمال رسید. متفکران نظامی آلمان که کارل ون کلاوزویتس^{۷۰} مشهورترین و بانفوذترین آنها بود، جهان را در توسعه علم جنگ رهبری کرد. تا سال ۱۸۶۰، برآورد شده که نیمی از نوشته‌های نظامی اروپا در آلمان چاپ شده است. دومین اصلاح مهم پروسی ایجاد ستاد ارتش بود که بعد از سال ۱۸۶۰ مرکز نخبه حرفه‌ای را تشکیل می‌داد. آمادگی برای عملیات نظامی به صورت حرفه دقیق و منظمی شد که عمل سریع و موثر را در ابتدای شروع جنگ ممکن ساخت.

همچنین پروس در ابداعات فنی نظیر توپ و تفنگهای ته پر^{۷۱}، و توسعه بازسازی تفنگ و تیربار^{۷۲} نیز پیش رفت. بیش دیگر پروسها تکیه بر حمل و نقل و ارتباطات بود. لذا آنها تسهیلات پستی و تلگرافی و راه آهنها را به شیوه‌ای بکار گرفتند که به طور وسیعی قوه تحرک گروهی را افزایش می‌داد، و این موجب تقویت کردن مقر عملیات نیز می‌گردید.

در سال ۷۱-۱۸۷۰م جنگ فرانکو - جرمن، برتری نظامی پروس را نشان داد، و این موجب شد که دیگر ایالت‌های آلمانی برای پیروی از مدل پروسی حرکت کنند. همچنین کشورهای دیگر شروع به تقلید از آن نموده، با طولانی کردن خدمت اجباری، و بکارگیری تجهیزات سنگینتر برای آمادگی‌های نظامی، ارتش توده‌ای را ایجاد کردند، سرانجام، پس از سال ۱۸۷۰ بود که مفهوم «ملت در نیروی مسلح»^{۷۳} (nation in arms) شکل واقعی بخود گرفت، و این درست مصادف با زمانی بود که تمام قدرت امپراتوریهای اروپایی و ژاپن نظام و وظیفه عمومی را مطرح کردند.

مسابقه تسلیحاتی بین سالهای ۱۹۱۴-۱۸۷۰ به طور عمده بین ارتشهای فرانسه و آلمان و نیروهای دریایی بریتانیا و آلمان توسعه پیدا کرد. اگر چه مسابقه تسلیحاتی به طور وسیعی قدرت مخرب نیروها را در ضمن پیشرفت توپخانه و ازدیاد پرسنل فنی، نظیر مهندسين و گروهیهای راهنما افزایش داد، با این حال، یک تحول نظامی محسوب نمی‌شد. با اینکه ارتشها در اندازه رشد کردند اما تغییر کیفی روی نداد و قدرت هوایی و سلاحهای زرهی هنوز حائز اهمیت نبود.

نیروهای مسلح و جامعه

ارتباط بین نیروی نظامی و بقیه جامعه هرگز امر ساده‌ای نبوده است. حتی زمانی که قانون اساسی یک کشور تصریح کرده که اقتدار غیرنظامیان باید نافذ باشد، نیروی نظامی ضرورتاً تا اندازه‌ای به قدرت سیاسی دست می‌یابد. مداخله نظامی در سیاست به اندازه این واقعیت عجیب نیست که در خیلی از کشورها نظیر این مداخله روی نمی‌دهد.

بنابراین بحث آینده، اولاً مربوط به رابطه نظامی و غیرنظامی در کشورهایی است که مداخله نظامی در سیاست استشنا شده، ثانیاً نفوذ مفاهیم سیاسی در نظامی، و نهایتاً نظامی کردن نظم اجتماعی و سیاسی در بعضی کشورها مورد بررسی قرار می‌گیرد.

رابطه نظامیان و غیرنظامیان

البته اصطلاح روابط نظامی و غیرنظامی بیش از آن ساده است که بتوان با آن شبکه پیچیده منافعی را که معمولاً بین قسمتهای مختلف ارتش و جامعه مدنی وجود دارد، توصیف کرد؛ برای مثال رابطه بین دسته افسران حرفه‌ای و جامعه، کاملاً متمایز از روابطی است که بین سربازان و وظیفه و جامعه وجود دارد.

تنها از قرن ۱۹ است که سخن از روبرو نظامی و غیرنظامی با یک مفهوم واضح ممکن شده است و این نه به خاطر این بوده است که ارتش به صورت یک نهاد تخصصی شده با فرمانده حرفه‌ای جدای از بقیه جامعه درآمده، بلکه به خاطر این بود که در قرون ۱۷ و ۱۸ محدوده اقتدار سیاسی متوجه شخص پادشاه می‌شد، و نخبگان نظامی یک بخش تجزیه ناپذیر آریستوکراسی یا نخبگان اجتماعی را تشکیل می‌دادند. از طرف دیگر، افراد نیروهای مسلح از طبقاتی انتخاب می‌شدند که هنوز جزو جامعه سیاسی نبودند. خلاصه اینکه بجز فرقی که بین آریستوکراسی و سرمایه‌داری نوپا مشاهده می‌شد، فرق بین منافع اجتماعی و نظامی ندرتاً قابل تمیز بود.

در قرن ۱۹ نخبگان نظامی خود را از نخبگان سیاسی اجتماعی جدا کردند و این زمانی صورت گرفت که توسعه خدمت اجباری، غیرنظامیان بیشتری را وارد دستگاه نظامی کرد. همان طوری که توسعه تکنیکی ارتش به تفکیک داخلی آن منتهی شد، منابع ویژه نظامی و گروه‌ها نیز به موازات دیگر گروه‌هایی همانند در جامعه صعود کرد.

پیچیدگی روابط نظامی و غیرنظامی موجود، که اغلب درباره آن مطلب نوشته می‌شود قبلاً به صورت مقابل بین نزاع نظامی^{۷۴} (military bellicosity) و صلح دوستی غیرنظامی وجود داشت. اما این نمی‌تواند به عنوان یک قاعده عمومی صحیح باشد. در واقع نزاع ممکن است بیشتر ویژگی حرکت‌های سیاسی اجتماعی مسلم، سنت‌های عقلانی مسلم و احزاب سیاسی ملی‌گرا باشد تا نیروی نظامی حرفه‌ای. باین وجود می‌توان گفت که ارتش منافع شخصی را دنبال می‌کند؛ یعنی اغلب تلاش می‌کند تا در عناصر مهم جامعه نفوذ کرده، یا حداقل روابط نزدیک خود را با آنها حفظ کند. بویژه عناصری که برای ارتش حائز اهمیت است مانند حکومت، صنعت و تفکر عمومی.

مهمترین عنصر برای ارتش حکومت است، زیرا حکومت درباره روابط بین‌الملل و میزان بودجه ارتش تصمیم می‌گیرد. در کشورهای پیشرفته رابطه ارتش با حکومت به این صورت است که بحث اعمال قدرت کمتر از به توافق رسیدن برای تحمل بار سنگین منافع ویژه نظامی مورد توجه قرار می‌گیرد. در این رابطه ارتش با نمایندگان دیگر گروه‌های ذینفع نظیر گروه صنعت، آموزش و پرورش و بهداشت عمومی^{۷۵} در یک سطح قرار دارد. ارتش در چگونگی روابطش با پارلمان با دیگر گروه‌ها فرق دارد. چون ارتش مثل دیگر گروه‌های ذینفع بطور مستقیم نمی‌تواند در انتخابات شرکت کند. سربازان که اغلب مورد تنفر اعضای پارلمان واقع می‌شوند، سعی دارند که با بستن درجات نظامی از خود دفاع کنند و تاجایی که ممکن است بازرسان پارلمانی را از مشکلات داخلی ارتش بی‌خبر نگهدارند.

مشکل دیگر از رقابت و هم‌چشمی بین خدمات ناشی می‌شود که هرکدام ممکن است برای افزایش بودجه خود به‌بهای از بین رفتن بودجه دیگری تلاش کند. همانطور که در ایالت متحده، آنجایی که نیروی هوایی، دریایی و زمینی رقابت بین‌خود را آشکار می‌کنند، این امر روی می‌دهد.

توسعه تکنیکی سریع سلاحها به منابع جدید رقابت، نظیر احتیاج به انتخاب بین نیروی هوایی استراتژیک و ناو هواپیمابر یا تقاضای دریافت موشک و هواپیمای دریایی و زمینی، منتهی شد. این چنین رقابت بین یگانها با یک ائتلاف کامل نیروهای مسلح به لحاظ نظری قابل حل بود. این ائتلاف هم چنین امکان صرفه‌جویی‌هایی را در خدمات امدادی نظیر تعلیم، تحقیق، پیشرفته‌ها و خدمات دارویی فراهم می‌کرد. اما تمرکز دقیق، نظیر آنچه که در بالا گفته شد، برای کشورهای بزرگ ممکن نیست؛ با این وجود کانادا یک برنامه وسیع و یکسانی را انجام داده است.

روابط ویژه موجود بین نیروی نظامی و صنایع، که به قراردادهای نظامی مربوط است و در تعبیر پرزیدنت آیزنهاور به عنوان مجموعه نظامی - صنعتی شناخته شده، مشاجره بیشتری را برانگیخته است. اما بیان اینکه روابط تا چه حد حائز اهمیت هستند مشکل است. در ابتدا یک ارتباط آشکاری بین معارف نظامی و موفقیت‌های اقتصادی عمومی وجود داشت. اگر بعضی از کشورها به طور وسیع و سریع خلع سلاح شوند، با مشکلات جدی عدم اشتغال روبرو خواهند شد. همچنین حقیقت دارد که بعضی از بنگاه‌ها در صنایع هواپیمایی و الکترونیک، قراردادهای نظامی بسیار وسیع قبول می‌کنند. لذا لازم است که افسران زیادی برای کار کردن با شرکت‌های طرف قرارداد نظامی از خدمت دست بکشند. سال ۱۹۶۸ در ایالت متحده، طبق مطالعه‌ای که توسط کمیته فرعی کمیته مشترک اقتصادی بر اقتصاد در حکومت صورت گرفت، ۹۵ شرکت از بزرگترین عاقدان نظامی عمده، مجموعاً ۲۰۷۲ افسر نظامی بلند پایه و با سابقه را در لیست حقوقی شان داشتند.

ترویج تفکر عمومی بویژه در کشورهای حائز اهمیت بیشتر است که رسانه‌های گروهی به طور گسترده توسعه یافته و آن حالت انزواطلبی که قبلاً ارتش را در بر گرفته بود از بین رفته باشد. بیشتر تشریح مسائلی که توسط اعضای متخصص سازمان‌های مختلف صورت می‌گرفت، در سطح آنهایی بود که توسط دفترهای اطلاعات در وزارت دفاع انجام می‌شد. سازمان‌های غیر نظامی که مختص نیروهای مسلحند، کانال‌های مهمی برای تلاش روابط عمومی به حساب می‌آیند. حتی می‌توان گفت که مهمتر از روابطی است که بین افراد نظامی و رهبران سیاسی در مورد بودجه وجود دارد.

معمولاً یک جنگ موفق، بطور وسیعی نفوذ و اعتبار نیروهای نظامی را افزایش می‌دهد. نمونه و مورد برجسته آن را می‌توان در ایالت متحده بعد از جنگ جهانی دوم مشاهده کرد. جنگ‌های غیر نظامی با همان خصوصیات مذکور می‌تواند دستاوردی برای نیروهای نظامی نداشته باشد. همانگونه که در مورد جنگ فرانسه در هند و چین، هلند در اندونزی، و ایالت متحده در ویتنام مشاهده شد که هیچ دستاوردی (اعتبار و نفوذ) برای نیروهای نظامی در پی نداشت.

سیاسی شدن نیروی نظامی

دکترین سنتی روابط نظامی - غیر نظامی یک موازنه مطمئنی را میان منافع نظامی و سیاسی در برمی گیرد. این دکترین برای ارتش، نقش یک دستگاه تخصصی شده برای اعمال خشونت را ذکر می کند و این زمانی است که ارتش برای انجام اعمال خود از مسئولیت سیاسی معاف شده است. این تعریف در مورد یک جامعه چند حزبی صادق است که در آن هر نهاد به میزان زیادی در زمینه سیاست استقلال داخلی دارد. رژیمهای توتالیتر دید متفاوتی دارند: سربازان به عنوان متخصصان حرفه‌ای که در اختیار دولت هستند تلقی نمی شوند، بلکه به عنوان بخشی از نظم سیاسی مورد ملاحظه قرار می گیرند. در تلاشی که برای ایجاد ارتش با روبنای سیاسی صورت گرفت، رژیمهای توتالیتر مکانیسمهای کنترل متوالی را با مهارت انجام دادند.

یکی از این تکنیکها، آموزش حزبی است. افسران بلند پایه همیشه عضو حزب سیاسی اند و آموزش نظامی بخشهایی از علم سیاست را در برمی گیرد. همچنین سیاسی شدن در میان برگزیدگان پرسنل نظامی قوت گرفته است، با کار کردن روی اعضای فعال سیاسی سازمانهای نوپا و از طریق وفاداری لازم و مستمر به رژیم سیاسی به عنوان یک شاخص انتخاب و ترقی دسته‌ای از افسران ایجاد شده است که به وحدت با حزب فکر می کنند. این با وجود یک سازمان حزبی در داخل نیروهای نظامی در همه سطوح تقویت شده است. همان گونه که کارگزاران سیاسی در کشورهای کمونیست مواضع اقتدار را در دستگاه نظامی حفظ می کنند. روش دیگر کنترل نظامی ایجاد یگانهای ویژه‌ای است که تحت اقتدار مستقیم حزب و جدا از فرماندهی نظامی است؛ مثل نیروهای پلیس امنیتی شوروی تحت نظر استالین و نیروهای S.S آلمان تحت نظر هیتلر؛ اما کشورهای دمکراتیک نیز سعی دارند که به نیروهای خود جنبه سیاسی داده، آنان را آموزش حزبی بدهند، بویژه زمانی که آنها با دیگر سیستمهای سیاسی در کشمکش هستند. ایالت متحده در دوران جنگ کره ۱۹۵۰، به طور ویژه‌ای به روحیه جنگجویان سیاسی علاقه مند شد و این زمانی بود که معلوم شد زندانیان آمریکایی نمی توانند فشار ایدئولوژیکی کمونیستهای چینی را تحمل کنند. تلاش برای آموزش حزبی با پیروزی نظامی دمکراسی غربی علیه یک سیستم سیاسی نفرت انگیز از اهمیت سنتی خود منحرف شده

است. موج آموزش حزبی همچنین به هم پیمانان اروپایی ایالت متحده رسید. در آلمان غربی تلاشی برای مبارزه سوسیالیست ملی گذشته، با تاکید بر مفاهیم دمکراسی سیاسی صورت گرفته است. از آنجا که بیان جنبه مثبت ارزشهای دمکراتیک بدون ترسیم تصویر یک دشمن^{۷۶} مشکل است، آموزشهای سیاسی بوندسور^{۷۷} به یک مکتب ضدکمونیستی منتهی گردید که در اصل، مورد نظر نبود. سؤالی که به ذهن می‌رسد این است که آیا از نیروهای جدید چنین انتظاری می‌رود که بدون وابستگی به اهداف سیاسی خاص، وظایف نظامی خود را به‌طور جدی انجام دهند؟

نظامی کردن سیاست

گاهی اوقات نیروی نظامی خود را به زور در فضای سیاسی داخل می‌کند که نتیجه آن نظامی کردن نظم سیاسی است. گرایشهای نظامی‌گری گونه‌های مختلفی به خود گرفته است. ممکن است این گرایشها به یک دسته نخبه اجتماعی منحصر شود؛ همانگونه که در بعضی از نظامهای امپراتوری و سلطنتی چنین شده است، یا اینکه به نخبگان اجتماعی منحصر نشده بلکه بر همه مردم گسترش پیدا کند. بنابراین نیروی نظامی یک اعتبار اجتماعی غیرمعمول خواهد داشت و خصوصیت نظامی به عنوان یک برتری ملاحظه می‌شود. همانطور که در پروس در طی قرن ۱۹ و آلمان سوسیالیست ملی در سالهای ۱۹۳۰ مشاهده شده است.

میلیتاریسم با ویژگیهای مختص بخود موقعی می‌تواند وجود داشته باشد که نیروهای نظامی با تقویت بنیه اقتصادی و اجتماعی خود - منافع شخصی خود را که به قیمت آسایش عمومی تمام می‌شود، مورد توجه قرار دهند، در این صورت نیروی نظامی در چهارچوبه سیاسی کشور به صورت طفیلی در می‌آید. این امر در آمریکای لاتین و ملتهای جدید مختلف بارزیم نظامی رخ داده است، آنجا که سیاست داخلی کشور توسط افراد نظامی کنترل می‌شود. اما نظامی‌گری باید از نزاع طلبی جدا شود. بیشتر کشورهای دمکراتیک از میلیتاریسم بیزارند و به هر نوع گسترش نفوذ سیاسی، اجتماعی نظامیان حساسیت فوق‌العاده نشان می‌دهند. به هر حال بسیاری از کشورهای دمکراتیک نوپا جنگ طلبند. همانطور که ایالت متحده و فرانسه انقلابی جنگ طلب بودند.

سوئیس یک نمونه کلاسیک روحیه جنگ طلبی است و نمونه دیگر آن اسرائیل است. متفکران سیاسی چون ادموند برگک و الکسیس دو توکویل^{۷۸} خاطر نشان کرده اند که دمکراتیزه کردن دستگاه نظامی ممکن است که حالت پرخاشگری یک کشور را افزایش دهد و این خود می تواند علتی برای جنگها باشد.

مداخله نظامی در سیاست

کودتای نظامی در بعضی از کشورها یک امر عادی تلقی می شود. تلاش نظامیان برای در دست گرفتن حکومت ممکن است ده مرتبه در سال روی دهد و این یک پدیده جدیدی نیست. تلاش نظامیان برای در دست گرفتن حکومت در کشورهای آمریکای لاتین در سراسر قرن ۱۹ روی داد. بخصوص در مکزیک، پرو و شیلی. اسپانیا بین سالهای ۱۸۳۲ و ۱۸۷۶ و همچنین کشورهای حوزه بالکان در خلال چندین دهه دچار کودتاهای نظامی بودند. اگر امروزه ملاحظه می شود که مداخله نظامی در سیاست مورد توجه بیشتری قرار می گیرد، تا اندازه ای بخاطر مداخله ای است که غالباً در کشورهای جدید پرجمعیت دنیا روی داده است. در موارد زیادی مداخله نظامی، رژیم های نسبتاً با ثباتی را ایجاد کرده، بنابراین نقش سیاسی افراد نظامی نمی تواند به عنوان یک پدیده انتقالی و استثنایی تلقی شود.

شرایط مداخله نظامی

بیشتر رژیمهای نظامی موفق در کشورهایی هستند که به امپراتوریهای مستعمراتی پیشین متعلق است. در حدود سال ۱۸۲۰ بود که امپراتوری اسپانیایی پرتغالی منقرض، و کشورهای آمریکای لاتین جانشین آن شدند. حال آنکه کشورهای خاورمیانه جانشین امپراتوری عثمانی شده بودند. از امپراتوریهای بریتانیای بزرگ، فرانسه، بلژیک و هلند، ملتهای جدید در آفریقا و آسیای جنوبی ظاهر شدند. چنین بنظر می رسد که کشورهایی که دارای یک سنت دمکراتیک قوی یا یک سیستم سیاسی کمونیست هستند، بیشتر در برابر مداخله نظامی مقاومت

می کنند. در مورد اخیر، نیروی نظامی توسط یک حزب سیاسی کمونیست قوی در قدرت سیاسی محدود شده است. میزان تاثیر حزب را با مقایسه کره شمالی و جنوبی، ویتنام شمالی و جنوبی می توان مشاهده کرد.

یکی از عواملی که به مداخله نظامی در سیاست منتهی می شود به طور آشکار عدم توانایی عناصر غیر نظامی برای دفاع از حقانیت خودشان است. وقتی که سنت حفظ و نگهداری اعمال قدرت حکومتی در حوزه سیاسی نسبت به نهاد نظامی از بین برود، میدان و عرصه سیاست با یک حالت برابر و مشابهی بر نیروی نظامی بازمی شود. عامل دیگر، عدم تاثیر عمومی حکومت در ملت‌های نوپاست. امیدهای بالای مجاهدت برای استقلال اغلب با یاس و آشوب داخلی دنبال شده است.

جایی که دیگر نهادهای سیاسی و اجتماعی نظیر احزاب سیاسی و اتحادیه‌های کارگری ضعیف هستند و به طور فعال نمی توانند عمل بکنند، ارتش ابزار قدرت صحیح و نسبتاً موثری را بکار می برد.

در کشورهایی که تلاش برای استقلال توسط نیروهای نظامی فرونشاندن شده است، ارتش قوی، و اغلب پیروان مردمی دارد، همچنانکه در الجزایر و اندونزی چنین بوده است. اگر ملت نوپا به وسیله فشار خارجی یا شکست نظامی تحقیر شود، ممکن است نیروهای نظامی برای دفاع از مقدسات ملت قدم پیش گذارند، همانطور که در ترکیه و مصر چنین عملی صورت گرفت. اگر اتحاد و یکپارچگی کشور با فشارهای داخلی تهدید شده باشد ارتش به عنوان یک نهاد ملی عهده دار نجات آن می شود همانگونه که در نیجریه، اندونزی و پاکستان چنین شد.

رؤییمهای نظامی (منشأرؤییمهای نظامی)

ظهور رؤییمهای نظامی واکنشی نسبت به اوضاع سیاسی وخیم بود، همانطور که در کشورهای آفریقای جدید مشاهده شده است. در ابتدا - پس از اعلام استقلال - نیروهای نظامی به طور سیاسی بیطرف هستند. اما بعداً وارد صحنه سیاست می شوند و این معمولاً به صورت

اعتراض رسمی علیه حضور افسران اروپایی و خط مشی حکومت در موارد نظامی آغاز می‌شود. مخالفان نظامی^{۷۹} (اپوزیسیون نظامی) در این مرحله بیشتر یک خصوصیت هدفدار بخود گرفته، برای کسب قدرت سیاسی وارد نزاع می‌شوند و قدرتی را که بدین‌گونه به‌دست آورده‌اند به‌کندی رها می‌کنند. عملاً هر رژیم نظامی که در پی یک حکومت غیرنظامی می‌آید، در ابتدا وعده می‌دهد که به‌زودی نظم نظامی ایجاد شده را رها کرده، انتخابات عمومی برگزار کند؛ اما انتخابات لحظه به لحظه عقب افتاده، یاد آن تقلب می‌شود که نمونه بارز آن را در اندونزی می‌توان مشاهده کرد، و یا اینکه انتخابات بی‌اعتبار اعلام می‌گردد همانطور که در پاکستان، آرژانتین و برزیل چنین شد. وضعیتی بوجود می‌آید که حکومت تنها با یک کودتای نظامی جدید می‌تواند تغییر کند و سرانجام این روش تغییر حکومتی مرسوم شده، حکومت نظامی دائمی می‌گردد.

اصطلاح رژیم سیاسی برای حکومت‌هایی استعمال می‌شود که در ظاهر ممکن است به کلی از یکدیگر متفاوت باشند. بعضی از این حکومتها توسط پادشاهان رهبری می‌شود. دردیگری تنها یک حزب قدرت را در دست دارد. در جایی دیگر حکومتها با یک سیستم چند حزبی اداره می‌گردند، اما قدرت نهایی در دست نیروهای نظامی است که ممکن است آنان پست رسمی داشته یا نداشته باشند. میزان مداخله نظامی در زندگی اقتصادی و اجتماعی ممکن است از عدم مداخله شروع شده تا اشغال همه پستهای کلیدی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی از جمله مشاغل دانشگاهی و پستهای مرتبط با منافع عمومی را در برگیرد.

رژیمهای نظامی تمایل ناچیزی به ایدئولوژی دارند. آنها ترجیح می‌دهند برای پرداختن به مشکلاتشان بطور فنی و عملی، توسعه داخلی کشور را به‌عنوان یک پروژه اقتصادی و اجتماعی نوین ملاحظه کنند نه به‌عنوان کسب یک مدینه فاضله سیاسی. آنها در روابط خارجی خود بیشتر با احساسات ناسیونالیستی حرکت می‌کنند تا با احساسات اتحاد و پیوستگی یا ائتلاف یا حرکت‌های سیاسی بین‌المللی.

آینده نیروهای مسلح

جنگ مدرن، بطور گسترده به قدرتهای بزرگ و ائتلاف ملتهای توسعه یافته منحصر شده است. امروزه جنگ در میان بسیاری از کشورها همانند آلمان و فرانسه که روزی دشمنان سستی یکدیگر بودند، غیرممکن شده است. بلوکهای عظیم دولتها نظیر ناتو و ورشو، اختلافات ملی و قدیمی خود را فرونشانده اند، به صورتی که اکنون نزاعهای دو طرفه بین آنها غیرمحمول شده است. پیشرفت سلاحهای هسته‌ای به جایی رسیده که در موارد نظامی قابل استفاده نیست اما از نظر سیاسی مورد استفاده قرار می‌گیرد. همچنین وضعیت عمومی جنگ تغییر کرده است بخصوص دردمکراسیهای غربی، آنجا که استفاده از خشونت برای خدمت به منافع ملی روز بروز کمتر مورد ملاحظه قرار می‌گیرد. تا سال ۱۹۷۰ بسیاری معتقد بودند که بیزاری نسبت به جنگ در میان نسل جوان به طور وسیعی گسترش پیدا کرده است به طوری که این حالت روانشناختی رشد، بحرانهای جنگ را از میان می‌برد.

اگر این روندهای گفته شده کامل باشد، لازم است یکی از آنها بتواند طرحی برای آینده نیروهای مسلح به عنوان یک تکنولوژی دقیق و پیچیده ارائه دهد. سرانجام، اینکه مفاهیم ارزشی که از ترکیب دولتهای بزرگ بوجود می‌آید، فضای متقابل منافع غیر قابل بحث را ایجاد می‌کند. بنابراین، نیروی نظامی بیشتر و بیشتر به صورت یک هیات متخصصان حرفه‌ای و مدیرانی در خواهد آمد که کارشان را با همکاری نزدیک رهبران سیاسی انجام می‌دهند. اما این ائتلاف بزرگ کشورهای ثروتمند، تنها نیمی از کشورهای جهان را در بر می‌گیرد لذا نیم دیگر کشورهای جهان، که ملتهای جدید و کشورهای در حال توسعه هستند، کاملاً از نظر اصطلاحات سیاسی، اجتماعی، و بالاخره نظامی با هم متفاوتند. بسیاری از ملتهای جدید که از روند استعمارزدایی سازماندهی شده‌اند به نظر می‌رسد که به سرنوشت طولانی ناسیونالیسم، که فعلاً در اروپا متروک شده است، گرفتار شده‌اند. جنگهای شهری خونینی که در کشورهایی نظیر اندونزی، زئیر، نیجریه و پاکستان رخ می‌دهد به سادگی می‌تواند به کشمکشهای بین‌المللی

متهی شود. جنگهای انقلابی موجود در کشورهای نظیر ویتنام می‌تواند به مداخله قدرتهای بزرگ متهی شود. اختلافاتی همانند اختلافات فرهنگی و قومی که در شبه قاره هند، سودان، خارومیانه و اندونزی وجود داشت، ممکن بود درگیریهای شدید و سختی را به وجود آورد. یکی از پیامدهای نوع سستی نیروی نظامی، وجود همان سرباز پیاده ساده است که توسط یک یگان موتوری محدود حمایت می‌شود که هنوز در بسیاری از کشورهای دنیا به عنوان یک سلاح قطعی قدرت مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ هر چند که این مورد، وزن سنگینی روی منابع کشورهای فقیر است. پیامد دیگر آن، این است که قدرتهای بزرگی که امکان درگیر شدن در این کشمکشها را دارند در پی آن هستند که نیروی سستی را حفظ کرده تا از این طریق بتوانند در آن کشورها مداخله کنند. نمونه بارز آن عملی است که بریتانیای کبیر در مالزی و آفریقای شرقی، و ایالت متحده در کره و ویتنام و آمریکای لاتین، و اتحاد جماهیر شوروی در جهان عرب، و فرانسه در چاد انجام داده‌اند. سازمان ملل ممکن است جانشینی برای این مداخله‌ای که توسط قدرتهای بزرگ صورت گرفته تهیه نکند و مناطق پیرامونی بین بلوکها ممکن است به صورت صحنه ستیزهای مختلف باقی بماند که در آنجا سلاحها مورد استفاده قرار می‌گیرند، همانطور که به نظر می‌رسد هر چه دنیا متحدتر می‌شود این مناطق پیرامون نیز زیادتر می‌شوند.

- 1- The professional soldier
- 2-arms race
- 3-Danger-laving
- 4-total institution
- 5-Plural authority
- 6-Function and rank
- 7-Generalists and specialists
- 8-The military staff
- 9-Noncommissioned
- 10-The military mind
- 11-The optimistic social
- 12-Military professionalism
- 13-Logisticians
- 14-Patterns of organization
- 15-Teutinic knights
- 16-Primary(face-to-face)group
- 17-Themilitary community
- 18-The elitist style of life
- 19-Morale
- 20-The mercenary armies
- 21-Standing armies
- 22-Military reserves
- 23-RECRUIT ment
- 24-MORAL commit ment
- 25-Collective clan
- 26-Monarchy
- 27-Compulsory enrollment
- 28-Domestic functions
- 29-Strategic pluralism
- 30-Skirmishes
- 31-Huns
- 32-Magyars
- 33-Mongols
- 34-North American Indians
- 35-East African Masai
- 36-North African Tuaregs
- 37-Pre-columbian Mexico
- 38-Military croft
- 39-Militarily Interior
- 40-Etrusean Rome
- 41-Chou
- 42-Macedonia
- 43-Chin and Han dynasties
- 44-Mauryas

- 45-Aztec
- 46-Inca empires
- 47-Roman limes
- 48-Hadrian
- 49-Maurice
- 50-Norle Men
- 51-Vassals
- 52-Knight
- 53-Crusades
- 54-Ingenuously fought
- 55-Mounted knight
- 56-Companies of archers
- 57-Battle of crecy
- 58-German Landsknechte
- 59-Maximilian I
- 60-Maurice of orange
- 61-Gustavvs II Adolphus
- 62-Cromwell
- 63-Landsknechte
- 64-Frederick II the Creat
- 65-Nation in arms
- 66-Franco - German war
- 67-Levee en masse
- 68-Mercenaries
- 69-Kriegs
- 70-Carl von clausewitz
- 71-Breech loading for cannon and rifles
- 72-The deve Lopment of the nepeating rifle and machine gun
- 73-Nation in arme
- 74-Military bellicosity
- 75-Public health care
- 76-Conjuring upon enemy
- 77-Bundeswehr
- 78-Edmund Burke and Alexis de Tocqueville
- 79-Armyos opposition